**از مشروطه تا نسل Z**

**"ژن ژیان ئازادی"**

**"انقلاب مشروطه"؟!**

در باره رخدادهای 1280 تا بعدها زیاد نوشته شده و می‌توان گفت تمامی تحلیلگران از آن مبارزات به‌عنوان انقلاب نام می‌برند. چون من اوضاع امروز را ادامه همان مبارزات می‌دانم بنابراین لازم است ارزیابی خودم را از «خواست و درخواست‌»های رخدادهای آن دوران تا به امروز با مخاطب درمیان گذارم شاید با این کار زمینه‌های تاریخی خیزش‌های اخیر و راهکارها امکان فرآوری یابند.

چون در جلد دو کتاب " تاریخ رانت در ایران" دوره قاجاریه و پهلوی‌ها را همه جانبه واشکافی کرده‌ام اینجا با اشاره‌ای از آن درخواهم گذشت. مبارزات مشروطه همچنانکه خیلی‌ها نوشته‌اند با فعالیت شاهزاده‌ها و دیوانیان ِتحول‌خواه سامان می‌گیرد ولی در نقطه آغاز جا خوش نمی‌کند.

چند نکته:

الف ـ قراردادهای ترکمنچای و گلستان زمینه‌ی اقتصادی اجتماعی مشروطه را فرآوری کردند

ب ـ نیروی نظامی و به‌ویژه دیوانی قاجار با توجه به فراگشت مناسبات اقتصادی اجتماعی بین‌المللی گسترش یافت

پ ـ با احتساب وضعیت اقتصادی جهانی، تولیدات کشاورزی روبه ضعف می‌گذارد و خزانه حاکمیت از عهده هزینه‌ها برنمی‌آید

ت ـ به‌همین دلیل زمین‌های خالصه و دیوانی در معرض فروش قرارگرفته و به اجرا درمی‌آید.

ث ـ حاکمیت قراردادهای اقتصادی گوناگونی با سرمایه‌های انحصاری منعقد می‌کند که برخی به اجرا درمی‌آیند.

با همه اینها کشورهای مختلف کوشش‌های فراوانی داشتند که به انحاء متفاوت اقتصاد ایران را از طریق حاکمیت به خدمت‌گزار سرمایه‌ و دولت‌های خود مبدل سازند، برای به سرانجام رساندن نقشه‌های خویش به ترفندهای متفاوت متوسل می‌شدند. البته سرمایه‌ها و دولت انگلیس، روسیه تزاری، اسپانیا، پرتقال و هلند و ... حتا از چند قرن پیش کوشش‌های زیادی جهت تسخیر بازارمنطقه داشتند. ولی در زمان قاجار به دلیل کاهش درآمدهای قدرت سیاسی مناسبات با قدرت‌های اروپائی دچار تحولی گردید:

از جمله سرمایه و دولت‌های اروپائی (انگلیس و روسیه) رشوه‌های هنگفت به کارداران حاکمیت سلاطین قاجار پرداخت می‌کردند. سرمایه‌های جهانی و امپریالیستی نیاز مبرم به مواد خام و بازار فروش کالا های تولیدی خویش داشتند، به‌همین خاطر راه‌های گوناگون برای پیشبرد منافع خویش سازمان داده و همچنین مبادرت به ایجاد ارگان‌های مختلف مثل جریان فراماسونری کردند.

درماندگی حاکمیت قاجار در زمینه اقتصادی سیاسی:

1ـ ناتوان در بهبود شرایط اقتصادی در زمینه کشاورزی، دامداری و صنعتی بود

2ـ فراگشتی که در اوضاع اقتصادی کشورهای متروپل بوجود آمد حاکمیت را ناتوان و بیشتر تضعیف نمود.

3ـ زمینه شناخت دقیق‌تری برای تعداد بیشتری از ایرانیان نسبت به اوضاع اقتصادی سیاسی اروپا ایجاد شده‌بود.

4ـ گسترش دیوان هم مزید بر اینها به حاکمیت تحمیل گردید.

بربنیاد چنین احوالی از سوئی دستگاه حاکمیت سلطانی از درون دچار مشکل می‌گردد زیرا تحصیلکرده‌ها هر روز با تناقضات عدیده‌ای روبرو می‌شوند. از سوی دیگر سرمایه‌های اروپائی برای کسب سود نیازمند فعالیت‌های خاصی در کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) هستند. این دو المنت باعث شد که بخشی از کاربه‌دستان قاجار در کشورهای متروپل جذب ارگان‌های دست ساخت آنها شده و برای‌شان در ایران به سازماندهی مشغول ‌شوند، مثلا ‌گشایش فراموشخانه (به‌عنوان ارگانی فراماسونری) و فعالیت‌های‌اش. علاوه بر اینها حاکمیت برای مرتفع ساختن کمبودهای خزانه از روسیه و انگلیس وام‌‌هائی می‌گیرد که توان بازپرداخت‌شان را ندارد. کوشش برای مرتفع ساختن بحران منجر به کار گماردن عناصر خارجی و سپردن اختیارات به آنان می‌شود. مثلا گروهی بلژیکی به رهبری "زنو" مسئولیت‌های متفاوتی عهده‌دار شدند، زنو نخست مدیر گمرک و یکسال بعد هنگام عزیمت سلطان به اروپا به وزیر گمرکات برگزیده شد.

مردم به اوضاع و احوال حاکم اعتراض داشتند ولی پس از سفر دوم مظفرالدین سلطان به اروپا با کمک امین‌السلطان تصمیم برآن شد مالیات‌ها برای پرکردن خزانه افزایش یابد. این موضوع دیگر برای مردم گرسنه قابل تحمل نبود. به‌این علت مبارزه علیه قحطی و کمبود نان در شهرهای مختلف گسترش یافت. متحصنین شاه‌عبدلعظیم درخواست‌های مکتوب خود را به‌وساطت سفیر ترکیه از طریق مشیرالدوله به سلطان رساندند. محتوای این مکتوب نشان می‌دهد مطالبات معترضین هنوز علیه نظام حاکم یا مشروطه‌خواهی نیست. مهمترین درخواست تشکیل عدالت‌خانه می‌باشد. ولی پس از تحصن بعدی در سفارت انگلیس، وضعیت تغییر نمود و طرح مشروطه ابراز گردید و مظفرالدین سلطان با آن موافقت و فرمان تأسیس مشروطه را صادر کرد. اما:

"مظفرالدین شاه پس از آنکه نظام‌نامه انتخاباتی مجلس اول را در 16جمادی الثانی 1324 امضاء کرد، درگذشت و محمدعلی میرزا که ولی‌عهد بود بر جای پدر نشست. وی از همان ابتدا مخالفت خود را با مشروطه به شکل‌های گوناگون نشان داد." جستاری در انقلاب مشروطه از زهره‌السادات امینی

سپس محمدعلی سلطان به کمک قزاق‌ها و به فرماندهی لیاخوف روسی مجلس را به توپ بست. با این حال موضوع مشروطه ادامه یافت و یکسال بعد مشروطه‌خواهان تبریز، گیلان و بختیاری علیه استبداد صغیر برای تصرف تهران حرکت کردند و سایر شهرها نیز حمایت خود را اعلام داشتند. با تصرف تهران محمدعلی سلطان به سفارت روسیه پناهنده شد. با این حال مبارزان احمد میرزا پسر 12 ساله‌اش را به‌جای او نشانده و مقرری صدهزار تومانی هم به سلطان فراری اختصاص دادند. خواستگاه و اهداف رهبران این دو دوره متفاوت بود. جریان رادیکال‌تری هم به مجلس راه یافت که از جانب جریان شیعی زیر لوای "مشروعه" مورد هجوم قرار گرفت. تمامیت‌خواهی ملاهای شیعی «مشروطه‌خواهی» را به‌عنوان یک رفرم سیاسی اجتماعی به «حاکمیت مشروعه» مبدل ساخت، مجلس دوم را منحل و مشروطه را سمت و سوئی دیگر داد. یعنی از همان دوران ایجاد قدرت سیاسی شیعی توسط ملاها جایگزین تحول سیاسی مشروطه می‌شود. این موضوع به‌گونه خاصی زمینه قدرت گیری "رضا خان" را فراهم می‌کند.

مشروطه می‌خواست مجلسی به‌وجود آورد تا از طریق قانون قدرت سلطان را محدود نماید و مشروعه‌خواهان کوشش کردند که مجلسی شیعی را جایگزین آن نمایند. این امر مشروطه را از محتوا تهی کرد و منجر به تجدید قوای محمد علی قاجار و هجوم وی برای بازپس‌گیری حاکمیت فردی‌اش شد. واقعیت این است که مشروطه‌خواهان بنیان حاکمیت فردی و سلطانی را درک نمی‌کردند به‌همین دلیل بر آن بودند که قادرند مجلسی برای کنترل سلطانی که مالک جان و مال مردم است سازمان دهند. از سوئی مجلس با کدام پشتوانه مادی قادر است حاکمیت تاریخی سلطانی را محدود و کنترل نماید؟ از سوی دیگر مجلس مشروعه بازسازی حاکمیت سلاطین صفوی است نه هیچ چیز دیگر.

در چنین اوضاعی جنگ اول رخ نمود که به قحطی دامن زد و بحران را تشدید کرد و دخالت‌گری روسیه و انگلیس در اوضاع داخلی ایران فعال‌ترشد، مشروطه‌خواهی نیز کماکان در جریان بود و مشروعه در مقابل آن قد علم کرده بود. در این دوره انقلاب اکتبر رخ داد و روسیه بلشویکی برای برقراری صلح و پایان دادن به جنگ از ایران خارج شد و ایران به اشغال کامل دولت انگلیس درآمد. انگلیس برای دست اندازی به منابع نفتی به باکو یورش برد که ارتش سرخ نیروهای نظامی انگلیس را شکست داده و در حمایت از میرزاکوچک خان شمال را تسخیر کرد. مشروطه‌خواهان نیز دوباره تهران را تسخیر کردند. انگلیس برای منافع خود در ایران با سیدضیا برنامه تحول سیاسی را طرح کرد، او با رضاخان برای تسلط بر اوضاع همکاری و قزاق‌ها را برای سرکوب آماده و تهران را تسخیر کردند از این روی به‌نوعی «**حکومت نظامی**» برقرار شد. و پس از مدتی رضاخان توسط ملکه جهان (مادر احمد شاه!) سید ضیا را از قدرت به طور کامل حذف نمود و خودش به یکه‌تاز سیاست تبدیل گردید.

با همه اینها در رأس آنچه «انقلاب مشروطه» خوانده می‌شود عناصری از از دیوانیان و شاهزاده‌ها و تحصیلکرده‌ها به‌علاوه روحانیون، ولی بعدها اعضای حزب سوسیال دموکرات یا حزب کمونیست ایران که طیف وسیعی از کارگران مهاجر ایرانی در روسیه را فراگیر بود هم در مجلس حضور پیدا کردند. در حقیقت در آن دوره خواست عمومی این بود که سلطان سلطانیت کند و حکومت به مجلس انتخابی واگذارشود که نه تنها تحقق نیافت که راهی برای تعویض سلطان قاجار با سردار سپه ایجاد کرد. رضاخان با نقشه‌های دولت انگلیس به سردارسپه و سپس «رضا شاه» تبدیل شد. اتحاد رضاخان با سید ضیا طباطبائی برای سرکوب مشروطه خواهان و بازپس‌گیری مناطق آزاد شده را «کودتا» خوانده‌اند معلوم نیست چگونه می‌شود تحلیل‌گران سرکوب مشروطه و اجرای حکومت نظامی را به ناروا«کودتا» تلقی کرد. در حالیکه سوم اسفند 1299 دولت بریتانیا برای جلوگیری از رشد و نمو جنبش اجتماعی و گرایشات سوسیالیستی و سرکوب آن به‌کمک دیکتاتورهای داخلی سیدضیا و رضامیرپنج اقداماتی به نفع سرمایه علیه انقلاب به اجرا درآورد.

"دولتمردان بریتانیا که در طول جنگ جهانی اول به ارزش نفت ایران پی برده بودند، راهی برای تضمین بلند مدت آن جستجو می‌کردند. ادامه ناامنی منافع دراز مدت آنان را به خطر می‌انداخت. این دولت که به دنبال تثبیت اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در جهت دست‌یابی به اهداف خودش بود، ابتدا از طریق قرارداد ۱۹۱۹م. وثوق‌ الدوله وارد شد؛ اما این قرارداد با واکنش بسیار تند ایرانیان روبه‌رو شد و لغو شد. سرانجام انگلیسی‌ها به این نتیجه رسیدند که در ایران باید کودتایی صورت بگیرد و فردی قدرتمند و البته دست‌ نشانده آن‌ها روی کار بیاید تا بتواند به این اوضاع آشفته سیاسی پایان دهد." ویکی فقه/ کودتای 3 اسفند 1299

بربنیاد نگاه فوق بریتانیا برای ایجاد امنیت داخلی نیازمند رخدادی نظامی است تا به مبارزات مشروطه‌ خواهی پایان داده و دیکتاتوری فردی تازه نفسی را مستقر سازد. اساسا یکی از مهمترین عوامل رویکرد بریتانیا و نیروی هم پیمان‌ ایرانی‌اش نفرت و ترس از گرایش رادیکال مبارزه‌ای بود که سمت‌گیری سوسیالیستی داشت. پس از مدتی نه چندان دراز رضاخان از طریق مادر «احمد شاه» سید ضیا را کنار زد تا خودش به قدرت مطلقه در **دستگاه قاجار** تبدیل گردد. اینکه بریتانیا و رضاخان می‌دانستند پس از سرکوب بقایای مشروطه‌خواهی چه رخ خواهد داد به‌نظرمی‌رسد آنزمان مبهم بوده‌باشد، کما اینکه اگر رضاخان و سیدضیا به کمک بریتانیا قادر نمی‌شدند مبارزه را سرکوب کنند چه چیزی رخ‌می‌نمود، آیا بازهم رضاخان به تاج و تخت می‌رسید؟

 در شرایطی که در کشور همسایه (روسیه) انقلابی رخ داده و نیروهای مبارز مشروطه‌خواه سال‌هاست با قدرت مرکزی در جنگ‌اند و در آذربایجان و شمال نیز به نیروئی تعیین کننده مبدل شده‌ ضرورت داشت که انگلیس به‌منزله یک قدرت اقتصادی ـ سیاسی به نفع خویش طرح‌اندازی کند. بنابراین رفته رفته برکشیدن رضاخان تا کسب قدرت سیاسی به برنامه آنان تبدیل شد. کسب قدرت سیاسی توسط رضاخان و ایجاد سلسله پهلوی اگرچه طرح‌اندازی انگلیس بود ولی وقوع جنگ دوم جهانی در حقیقت خط بطلانی بر این انتخاب کشید زیرا جنگ در مقابله با شوروی و سوسیالیزم، سلطان رضا خان پهلوی را به خدمت‌گزار آلمان نازی مبدل ساخت. البته در این دوره خطر نفوذ شوروی و حفظ خطوط لوله‌های نفتی برای انگلیس از خطر نازیسیم اهمیت بیشتری داشت، با همه اینها دیگر هیچ اعتمادی هم به حاکمیت رضا خان نداشت.

این اوضاع دوام زیادی نیاورد همچنانکه:

" در ششم اوت 1941.م/ بیست‌وپنجم خرداد 1320.ش، سفارت انگلستان، طی یادداشتی ده ماده‌ای خطاب به دولت ایران، مجدداً در مورد حضور و فعالیت آلمانیها در ایران هشدار داد و به تبع آن شوروی نیز در همین روز تذکاریه‌ای مبنی بر کاستن تعداد آلمانیها در ایران و کوتاه کردن دست آنها از امور، برای دولت ایران فرستاد. درواقع دو دولت با این یادداشتها به ایران اولتیماتوم داده بودند، اما در همان روز یادداشت سومی از دولت آلمان به دست رضاشاه رسید که حاوی پیام هیتلر به رضاشاه بود. پیشوای آلمان در پیام خود از مقاومت ایران در برابر فشار متفقین و پیروی از سیاست بی‌طرفی اظهار خوشوقتی نموده، و اظهار کرده بود که به عقیده او این دوره فشار، طولانی نخواهد بود، چراکه نیروهای آلمان در خاک اوکراین پیشروی نموده و به نواحی شمال جزیره کریمه رسیده‌اند و قصد دارند تا پاییز، قسمتهای دیگری از خاک روسیه را اشغال کنند و آخرین مقاومت روسها را نیز درهم شکنند، در ضمن اطمینان داده بود که تلاشهای انگلیس برای ایجاد خط دفاعی در قفقاز به لحاظ تفوق نیروهای آلمان محکوم به شکست است و دولت آلمان امیدوار است تا سپری شدن این دوره کوتاه، دولت ایران با تمام قوا در مقابل فشار متفقین مقاومت نماید." پروتال جامع علوم انسانی/ ایران و جنگ جهانی دوم از مریم تاج‌عینی

رضا خان سعی داشت حتا به یاداشت دوم متفقین مبنی بر اخراج ستون پنجم آلمان؛ دفع‌الوقت کرده تا تکلیف متحدین و متفقین روشن گردد. عدم پاسخ صریح حاکمیت ایران شوروی و انگلیس را واداشت تا به اقدام عملی دست بزنند:

" از این رو، در سحرگاه روز بیست‌وپنجم اوت 1941.م/ سوم شهریور 1320 نیروهای شوروی و انگلستان از شمال و جنوب وارد خاک ایران شدند. در همان ساعات اولیه حمله نیروهای انگلستان و شوروی به ایران، اسیمرنف، وزیرمختار شوروی، و سرریدر بولارد، وزیرمختار انگلیس، منصور، نخست‌وزیر ایران، را از قضیه حمله مطلع نمودند و طی دو اعلامیه دلایل حمله خود را بیان کردند." همانجا

دول متفق از حاکمیت ایران تقاضا کردند:

"1ــ اخراج کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای سفارت و چند نفر کارشناس آلمانی 2ــ تعهد در تسهیل حمل و نقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از راه ایران به روسیه."همانجا

ولی چون سلطان رضا پهلوی به این درخواست (تحویل آلمان‌ها منهای سفرا) کم توجهی ‌نمود و عملی انجام نداد، ارتش شوروی و انگلیس به سمت تهران حرکت و رضا خان را به موریس تبعید کردند. بنابرچنین وضعیتی از 25 شهریور 1320 محمدرضا به ولیعهدی گمارده شد. از این تاریخ تا کودتای 28 مرداد 1332 دوران فترت قدرت سیاسی است به‌همین دلیل فعالیت سیاسی اجتماعی شکل تازه‌ای گرفته و نیز گسترده‌تر می‌شود، این امر منجر بدان شد که مشروطه‌خواهی دچار دگرگشتی شود و موضوع "ملی شدن نفت" از جانب جبهه ملی و دکتر محمد مصدق طرح گردد.

برخی نمایندگان مجالس مشروطه‌خواه زمان قاجار در باره درآمدهای نفتی کنجکاوی نشان می‌دادند با زمامداری رضاخان پهلوی کسی نمی‌توانست دیگر حتا کنجکاوی‌ هم از خود بروزدهد زیرا حاکمیت سلطان رضا خان پهلوی نتیجه سرکوب نهضت مشروطه بود جهت حفظ حاکمیت سلطانی و منافع کمپانی نفتی انگیس. از این‌رو لازم به توجه است:

"سرانجام، لایحه ملی شدن نفت در 29 اسفند 1329 در مجلس به‌تصویب رسید. مجلس شورا در 24 اسفند و مجلس سنا در 29 اسفند گزارش کمیسیون را تصویب و نفت ایران پس از 50 سال ملی شد." ویکی فقه/ ملی شدن صنعت نفت

"**با افزایش هیجان عمومی پس از ترور رزم آرا در روز 17 اسفند کمیسیون نفت به اتفاق آرا اصل ملی شدن نفت در سراسر ایران را تصویب کرد.**" مدیریت موزه‌ها و مرکز اسناد صنعت نفت/ گام به گام با ملی شدن صنعت نفت از سید هاشم هوشی سادات

بربنیاد اسناد مختلف می‌توان ادعا کرد صنعت نفت هرگز در ایران ملی نشده است، حرکتی در دوره‌ای معین شروع شد ولی نه تنها به نتیجه نرسید که هنوز هم امکان پی‌گیری آن فرآوری نشده است. ملی شدن صنعت نفت پیوستاری از دولت به‌معنای **حاکمیت مردم** می‌باشد بنابراین آنچه "دولت مصدق" خوانده می‌شود نه فقط دولت نبود بلکه حتا در جریان عمل نتوانست نشان‌دهد که قادر است به‌منزله حاکمیت مردم خودنمائی کند. با این حال بسیاری از پژوهش‌گران براین باورند که در آن مدت کوتاه نفت ملی شده بود. با تسلط مناسبات شبان رمگی بر روح و روان اجتماع به‌سادگی امکان حاکمیت مردم سامان نمی‌گیرد. حاکمیت مردم بر مردم برخاسته از آزادیخواهی مردم در هر جغرافیای اقتصادی اجتماعی است و با فرمان و قراردادهای تجریدی و تصمیمات سرکردگان محقق نخواهد شد. حاکمیت مردم یعنی قدرت بی قید و شرط آنان، که با فرمان و پیشنهاد امثال جناب دکتر مصدق و دکتر فاطمی، امروز آقای اسماعیلیون و رضا پهلوی و از طریق حاکمیت عده‌ای نخبه جدای از مردم میسرنمی‌گردد. حاکمیت مردم پیوستاری از فعالیت آزادیخواهانه اجتماعی را به نمایش می‌گزارد و بازتابی از نهادینه شدن آن است. بنابراین ساختار قدرت اجتماعی انسان‌ها با فعالیت عده‌ای آدم‌های دیوانی، تکنوکرات و بوروکرات نمی‌تواند متحقق گردد. از این منظر رفرم‌هائی که در دوران مشروطه و دهه بیست خورشیدی رخ‌میدهند نه تنها یکسان نیستند بلکه کاملا متفاوت‌اند. اگر در مشروطه مجلسی بوجود‌می‌آید که سعی دارد درآمدهای نفتی را کنترل نماید در شهریور بیست تا سال 1329 موضوع کنترل درآمد نفتی به ملی شدن نفت میل می‌‌کند اما بدون موفقیت خاصی، کودتا همه چیز را دوباره به ریل سابق برمی‌گرداند. آنچه در این ارتباط باید مورد توجه قرار گیرد: هدف از اجرای کودتای 28 مرداد سرکوب مبارزات فعال از شهریور 1320 تا زمان کودتا است همچنانکه سرکوب وحشیانه و اعدام‌های پس از کودتا منجر به شکل‌گیری جریانات مبارزاتی نوینی می‌گردد.

70 سال بر کودتا می‌گذرد، با اشاره‌ای به رخدادهای پیشا 1357 و پس از آن، نگاهی به مبارزات دوران اخیر خواهیم انداخت. از اواخر ده‌ی سی راهگشائی جهت ورود سرمایه‌های مختلف به ایران زمینه ساز اصلاحات ارضی می‌شود زیرا صنایع وارداتی و مونتاژکاری نیازمند نیروی کار آزاد شده از قید زمین و ارباب هستند. همچنانکه قبلا نوشته‌ام حوزه علمیه به رهبری امثال خمینی با مفاد "انقلاب شاه و مردم!؟" از زاویه‌ای کاملا ارتجاعی به مخالفت برخواستند. با همه اینها دگرگشتی در مناسبات تولید اجتماعی (بدون دگرگشت مناسبات اجتماعی و قدرتی) به‌وجود می‌آید. نتیجه این امر ترکیب جمعیت شهر و روستا را متحول و در عین حال تولید در عرصه کشاورزی را در برخی زمینه‌ها نابودمی‌کند. سویه دیگر این رفرم بی‌برنامه‌گی کامل اقتصادی را نمایش می‌دهد:

الف. تمرکز کارخانجات صنعتی در برخی نقاط کشور و بی‌بهره ماندن مناطقی چون استان کرماشان، کردستان و سیستان و بلوچستان و سایر نقاط

ب. مهاجرت روستائیان به‌خاطر تشدید فقر پس از اصلاحات ارضی رخ می‌نماید

پ. کوچ به شهرها درمان درد نیست چرا که

ت. اغلب در شهرها به حاشیه نشین و خارج از محدوده نشین تبدیل می‌شوند

ث. درآمدهای نفتی با اینکه در نیمه اول دهه 50 ده‌ها برابر می‌شود ولی کمکی به انسان‌های از اینجا رانده واز آنجا مانده نمی‌کند بلکه

چ. با کاهش درآمدهای نفتی در 1355 و ایستائی خانه‌سازی حتا به بیکاری بخشی از آنان هم منجر می‌شود.

ح. این اوضاع را با محاسبه رشد جمعیت شهری از 31% به حدود 48% لازم است مد نظر داشت

خ. چنین اوضاع و احوالی را باید با احتساب:

1ـ این تهیدستان کوچنده اجبارن مبادرت به تهیه زمین در حاشیه شهرها کرده و یک شبه آلونک‌هائی را به‌عنوان سرپناه بالا می‌برند

2ـ رژیمی که خانه خرابی را به آنان تحمیل نموده به‌جای مرهمی؛ تازه هزینه گزافی هم صرف می‌کند برای سازماندهی نیروئی جهت خراب کردن آلونک‌ها بر سرشان.

د. بالا رفتن درآمدهای نفتی در درجه نخست به ثروت بادآورده خاندان پهلوی افزود و بخشی نیز در خدمت گسترش تقویت نیروی سرکوب رژیم عمل کرد (از جمله اضافه حقوق ارتش و ساواک و ...) که بازتاب آنرا می‌توان حتا در رفتار برون مرزی محمدرضا پهلوی در مصاحبه‌هایش مشاهده نمود:

" ما در ظفار نیروهایی مستقر کرده‌ایم که در کنار قوای سلطان قابوس می‌جنگند. شورش ظفار یک شورش کمونیستی است و ما مخالف کمونیسم در این منطقه هستیم. در اینجا تنها مسئله ایده‌ئولوژی مطرح نیست، بلکه مسئله امنیت مطرح است. خلیج فارس و تنگه هرمز راه خروج و رسیدن ما به اقیانوس هند و به جهان است، این راه عبور همه محمولات نفتی ایران است. آیا می‌دانید که بهای نفتی که روزانه از خلیج فارس و تنگه هرمز عبور می‌کند چقدر است؟ صدوهشتادمیلیون دلار، روزانه صدوهشتادمیلیون دلار نفت از تنگه هرمز می‌گذرد. این تنگه تقریباً حالت خفگی دارد، راه دریایی آن بسیار باریک است، آیا تصور می‌کنید که ما می‌توانیم اجازه دهیم در ساحل جنوبی آن یک رژیم مخالف بر سر کار آید؟ آیا می‌توانیم اجازه دهیم یک رژیم کمونیستی در آنجا پا بگیرد؟" مصاحبه محمدرضا پهلوی با حسین هیکل روزنامه‌نگار مصری/ کاخ نیاوران 23ـ شهریورـ 1354

جمهوری اسلامی برای صدور انقلاب و اشاعه شیعه‌گری هزینه‌های برون مرزی بسیار هنگفت دارد و جنگ هشت ساله ایران و عراق با صدها هزارکشته و مجروح را به مردم تحمیل می‌کند قابل قیاس با سیاست مشابه آن (تحمیل هزینه هنگفتی که صرف سرکوب شورشیان ظفارمی‌شد از ترس شکل‌گیری کمونیسم) است. این رژیم‌های ضدبشری که خود را مالک جان و ثروت‌های اجتماعی می‌دانند به‌جای آنکه درآمدهای نفتی (ثروت اجتماعی‌ متعلق به مردم) را صرف رفاه زندگی مردم، خانه سازی برای حاشیه‌نشینان کنند اینگونه ویرانگری را به جامعه تحمیل می‌نمایند. به‌عبارت دیگر رژیم پهلوی درست زمانی که نیروی زمینی و هوائی به ظفار اعزام می‌کرد هزینه‌ای هم صرف ایجاد ارگانی برای خراب کردن الونک‌های خارج از محدوده بر سر ساکنان آنها می‌نمود.

دگرگشت اوضاع اقتصادی اجتماعی پس از اصلاحات ارضی در نیمه دوم دهه چهل معلوم کرد به‌ضرر تهیدستان تمام شده است این موضوع مخصوصا برای جوانان اقشار و طبقات مختلف به‌خوبی قابل احساس و درک بود و زمینه اندیشید به فعالیت جمعی علیه چنین اوضاعی ‌را ایجاب می‌کرد. چنین احساسی و ادراکی در این دوران منجر به شکل گیری جریانات سیاسی خاصی گردید. اما عوامل تاریخی و جهانی نیز بر زمینه‌‌های موجود داخلی تأثیر گذاشتند به لحاظ تاریخی مثلا رادیکالیزه شدن جریاناتی که در این دوران شکل گرفتند از طرفی نسبتی با محافظه‌کاری حزب توده و جبهه ملی داشت، از سوی دیگر وضعیت جهانی هم بر آن تأثیرگذاشت، در این بازه زمانی جریانات فعال، چپ (سوسیالیستی) و مجاهدین‌اند. مجاهدین به‌منزله جریانی مذهبی نیز برخاسته از شکل‌گیری یک جنبش نوین در این دوره است، سندی پژوهشی می‌نویسد:

" در مجموع‌ از دیدگاه‌ کادر مرکزی‌ سازمان‌ مجاهدین‌ خلق‌ که‌ عمدتاً دانشجو و فارغ‌التحصیل‌دانشگاه‌ بودند، وجود فقر، نابرابری‌ و بی‌عدالتی‌، ظلم‌ و ستم‌ در جامعه‌ و نیز وابستگی‌ دولت‌ایران‌ به‌ امپریالیسم‌ غرب‌ باعث‌ شده‌ بود که‌ این‌ افراد برای‌ به‌ دست‌ آوردن‌ مساوات‌ و برابری‌،آزادی‌ و استقلال‌ دست‌ به‌ تشکیل‌ سازمان‌ مذکور بزنند و از آنجا که‌ احساس‌ می‌کردند رژیم‌ شاه‌ از طریق‌ مسالمت‌آمیز قابل‌ اصلاح‌ نیست‌ به‌ مبارزه‌ مسلحانه‌ رو آوردند.

انقلاب‌ سفید، ایران‌ را از جامعه‌ای‌ فئودالی‌ به‌ جامعة‌ بورژوائی‌ کاملاً وابسته‌ به‌ امپریالیسم‌ غرب‌تبدیل‌ کرده‌ و کشور را در معرض‌ خطر امپریالیسم‌ فرهنگی‌، نظامی‌، اقتصادی‌ و سیاسی‌ قرار داده‌بود. همچنین‌ رژیم‌ پهلوی‌ فقط‌ با ایجاد خفقان‌ و تکیه‌ بر ارعاب‌ و تبلیغات‌ حکومت‌ می‌کند وتنها راه‌ از بین‌ بردن‌ اختناق، توسل‌ به‌ مشی‌ مبارزة‌ مسلحانه‌ و خشونت‌بار است‌. سازمان‌ مجاهدین‌ همانند مارکسیستها در کنار مبارزه‌ با امپرالیسم‌، پی‌گیر جامعه‌ بی‌طبقه‌ درایران‌ و جلوگیری‌ از استثمار فرد بود؛ با این‌ تفاوت‌ که‌ نظام‌ بی‌طبقه‌ توحیدی‌ را تبلیغ‌ می‌کرد." مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی/ سازمان مجاهدین خلق و جنبش دانشجوئی

احساس و درک بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین نیز بر بستر زمینه‌های مادی ِاجتماعی اقتصادی (فقر، بی‌عدالتی، ظلم و ستم و نابرابری به‌علاوه وابستگی حاکمیت سلطانی به امپریالیسم غرب) شکل می‌گیرد. حال لازم است نگاهی به اوضاع سیاسی اجتماعی آواخر دهه سی و اوائل دهه چهل هم جهت فهم شکل‌گیری جریاناتی مثل مجاهدین و سازمان چریک‌های فدائی و سایر جریان‌ها بیندازیم.

"شعار یعنی انجام انتخابات گذاشت. حال آنکه اگر جبهه‌ با درک به موقع و ارزیابی درست و واقع بینانه تر نیازهاو انتظارات توده‌ها، برنامه‌ای جامع برای تحقق آنها ارائه می‌کرد شانس و امکان موفقیتش به مراتب بیشتر بود همچنانکه جبهه ملی اول به رهبری دکتر مصدق به تحقق این مهم نائل آمد. جبهه ملی دوم بر شعاری پای می‌فشرد که بدلیل عدم جذابیت برای توده‌ها، در مقابل برنامه‌های امینی و بعدا دربار کمترین شانس موفقیتی نداشت." مؤسسه مطالعات وپژوهش‌های سیاسی/ تاریخ چهل ساله جبهه ملی ـکریم سنجابی

بعد از کودتا جنبش از جبهه ملی درمی‌گذرد و «جبهه ملی دوم» را به‌وجودمی‌آورد. در فعالیت پژوهشی صحبت از ترجیح واقع‌بینی جبهه ملی نسبت به جبهه ملی دوم می‌شود که به‌نظر می‌رسد دیدگاهی واقع‌بینانه نیست زیرا هر یک را در موقعیت خاص خود مورد ارزیابی قرارنمی‌دهد چرا که دوره قبل از کودتای 28 مرداد جامعه در فترت حاکمیت سلطانی به سر می‌برد در حالیکه پیرامون سال‌های چهل حاکمیت محمدرضا پهلوی با دیوان و نیروی نظامی و امنیتی قوام‌‌گرفته است. با همه اینها کار پژوهشی مورد استناد حاوی تناقضات عجیبی است چنانکه چند پاراگراف بالاتر می‌نویسد:

"در متینگ بعدازظهر 1340/2/21 در پارک لاله فعلی جمعیتی حدود 80 هزار نفر شرکت داشتند پائین‌تر به‌صورت دیگری با موضوع مخاطب را روبرو می کند: \* حرکتی روشنفکری، نه توده‌ای و ضعف قدرت بسیج توده‌ها ... وردآآآآ"

کدام بخش از این تحلیل را باید پذیرفت؟ هشت سال بعد از کودتا برای متینگ «جبهه ملی دوم» هشتادهزار نفر شرکت می‌کنند جمعیتی به این گستردگی در اوایل دهه چهل نشان از پایگاه وسیع جبهه دارد پس ادعای بعدی «حرکت روشنفکری» و عدم توان بسیج توده‌ها پذیرفتنی نخواهد بود. با همه اینها تناقضات مختلفی که جبهه در آنها دست و پا می‌زند مشهود است. ترکیب ناهمگون با رهبری و شورای عالی سازشکار که علیه امینی می‌جنگد ولی سعی می‌کند با محمدرضا و دیوان‌اش کنار بیاید. چنین وضعیتی نیروی گریز از مرکز برای نیروی جوان پرشو و مبارز ایجاد می‌کند زیرا رهبران مسن‌تر مرعوب نیروی سازمان‌دهی شده سرکوبگر شده‌اند. چنانکه بخشی از نیروی جوان از جمله بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی و...که تا سال1342 چندبار دستگیرشده و مورد اذیت و آزار و شکنجه واقع می‌شوند راه خود را جدا کرده و به سمت مبارزه مسلحانه گرایش پیدامی‌کنند.

گذشته از بیژن جرنی و رفقای‌اش نگاهی کاملا اختصاری به شکل‌گیری گروه «احمدزاده پویان می‌اندازیم تا ادغام آنها و ایجاد "سازمان چریک‌های فدائی خلق". سازمانگران فعالی که برای تشکل‌ یابی ِجریانی تحت عنوان "چریک‌های فدائی خلق" اقدامات عملی کردند اینها قبل از هر چیز احساس و ادراک ویژه‌ای از شرایط زیست اجتماعی دوران خود داشتند و بر بنیاد آن کوشش داشتند جهت متحول نمودن شرایط راه‌کاری برای فعالیت جمعی پیدا کنند. به‌اختصار وجوهی از نظریه‌ی برخی از بنیان گذاران سازمان چریک‌های فدائی را مورد توجه قرارخواهیم داد.

"جزنی توقع داشت مبارزه مسلحانه یا به‌عبارتی قهر شیوه‌ای از مفصل‌بندی/ بیانگری جبهه‌ی ضد دیکتاتوری زمان و سازمان‌اش گردآورنده گروه‌های چپ مبارز آن سال‌ها باشد." بیژن جزنی/ نقد ـ نقد اقتصاد سیاسی ـ نقد بتوارگی ـ نقد ایدئولوژی

" پیشاهنگ قادر نیست بدون اینکه خود مشعل سوزان و مظهر فداکاری و پایداری باشد، توده‌ها را در راه انقلاب بسیج کند. آنچه بر آهن سرد توده‌ها در دوره خمودی مؤثرمی‌افتد، آتش سوزان پیشاهنگ است. از خودگذشتگی و جانبازی حاصل رنج و مشقت توده‌ها است. انعکاس خشم فروخورده توده‌ها است که به‌صورت آتش از درون پیشاهنگ زبانه می‌کشد. شورانقلابی پیشاهنگ متکی به مصالح مادی توده‌ها است و به‌این سبب که سرانجام انرژی ذخیره‌ی توده را به انفجار می‌کشاند." بیژن جزنی، پنج مقاله

از این منظر نگاهی به یکی دیگر از انقلابیون به‌یاد ماندنی «امیرپرویز پویان» می‌اندازیم:

وی در نوشته‌‌هایش به «گرسنگی، بی‌سوادی و فحشاء و...» معترض است. همچنین به دنبال مناسبات انسانی دیگری جاری است:

" دشمن مشترک، یعنی طبیعت، آن‌چنان نیرومند است که فرصت چندانی برای دشمنی آنها با یکدیگر باقی نمی‌ماند. بدین سبب صمیمی‌ترند، مهربان‌ترند، نزدیک‌ترند. می‌دانند ضعیف‌اند و این دانستن نیروندشان می‌کند، این دانستن یک آزادی نسبی اما راستین به‌دانها می‌بخشد." «بازمی‌گردیم»

"اگر صد جان هم داشته باشیم سزاست که صد بار جان فدا کنیم، چرا که توده‌های زحمتکش هر روز صدبار جان می‌دهند" تاریخ ایرانی/ تفنگم را بده تا ره بپویم/ امید ایران‌مهر

امیرپرویز پویان از احساس و درک واقعیت دوران خویش برای رهائی از فقر، فحشاء، گرسنگی و جان دادن توده زحمتکش زیر بار ستم به‌دنبال شناخت پدیده و راهکار جاری می‌شود. در جغرافیائی‌ که گرسنگی و فقر در آن به سامان اجتماعی تبدیل شده‌است پویان نه تنها درک می‌کند بلکه می‌فهمد شناختن دشمن مشترک، مردم را نیرومند و به هم نزدیک‌تر مینماید.

بیژن جزنی و ضیاء ظریفی این انسان‌های انقلابی گذشته از مبارزه علیه رژیم، بربنیاد تجارب زنده دور و نزدیک از جریانات سیاسی موجود در جستجوی راهکار تازه‌ای هستند. یعنی جهت حل و فصل «مسائل جنبش ضد استعماری و آزادی‌بخش خلق ایران برای تحقق وظایف خویش کوشش مشترک می‌کنند:

 "تجربه ی گذشته را توشه‌ی راه آینده سازیم که درباره ی فعالیت‌های سه ساله ی ۳۹ تا ۴2 است و «نقش رهبری اپورتونیست حزب توده و رهبری محافظه کارانه‌ی جبهه ی ملی». این نوشته در میان دانشجویان جبهه ی ملی پخش شد. ..."

آنچه در این رابطه شایان توجه است تفاوت میان رزمندگان فدائی ِدهه چهل می‌باشد اینکه رفیق امیرپرویز پویان در عین جوانی با اینکه جزو بنیان گذاران مشی چریکی است اما کوشش‌های اجتماعی بی‌دریغ‌‌اش (به لحاظ عملی و نظری) غیرقابل چشم پوشی است از جمله همکاری با مجلات دوره خودش با نوشتن و ترجمه کردن از یک‌سو و از سوی دیگر به لحاظ عملی نیز جهت برقراری ارتباط با سایر انقلابیون فعالیت‌های چشمگیری داشته است. بیژن جزنی زمانی که وارد "سازمان جوانان حزب توده" می‌شود حتا در سن وسال اساسنامه‌ای این حزب نیست و بعدها با جناح‌های مختلف جبهه ملی فعالیت می‌کند و بارها از سوی رژیم دستگیر و زندانی و مورد شکنجه قرارمی‌گیرد.

اما غیرقابل اغماض است که تمامی جوانانی که در دهه چهل به سازماندهی مبارزه مسلحانه روی آورده اند قبل از هر چیز بربنیاد نارضایتی از اوضاع اجتماعی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی حاکم جان‌شان به لب رسیده است. این امر در باره سازمانگران مجاهدین خلق، چریک‌های فدائی خلق و سایر جریانات مصداق دارد، علیرغم اینکه تفاوت ایدئولوک آشکاری با هم دارند. اما با فاصله کمی از این ایام رویکرد دیگری نیز سازمان‌دهی می‌شود که بعدها به خط سه و چهار و پنج و ... معروف می‌گردند. موضوع قابل فهم اینکه فشارهای سیاسی ِرژیم پس از اصلاحات ارضی هر روز بیشتر شده و عرصه مبارزه نیز تنگ‌تر گردیده است. با توجه به‌آنکه در آن دوران تعدادی انسان‌های پرشور و انقلابی از نقاط مختلف ایران به‌صورت مرتبط وارد یکسری عملیات می‌شوند بازتاب شرایطی می‌باشد که رژیم پهلوی ایجاد کرده‌است.

متن حاضر به‌دنبال حس و درکی است که مباران آن دوران نسبت به اوضاع و احوال داشته و مبارزه انقلابی را انتخاب کرده‌اند. ولی به‌دلیل آنکه مبارزه بلاواسطه ایدئولوژیک شده و دریافت و تبیین آن هم سمت و سوی ایدئولوژیک یافته دست‌یابی به آن کمتر قابل دسترسی می‌باشد مگر در لابلای نوشته‌های به‌جا مانده چنین چیزی قابل حصول گردد. به نقلی از همنشین بهار قسمت نهم جلوتر خواهم رفت:

"بیشتر ما تفنگ زده بودیم و اسلحه توتم ما بود. برایش درود و سرود می‌ساختیم و آنرا به عرش اعلا می‌بردیم. اگر «استراتژی دهه ۵۰» همین الآن هم حلواحلوا می‌شود، از پس لرزه‌های آن شیفتگی به تفنگ و فشنگ است. غافل از اینکه اسلحه را برخلاف کتاب باید روزی زمین گذاشت و اسلحه است که باید حرمت کتاب را حفظ کند." تریبون زمانه/ خاطرات خانه زندگان

البته لازم به ذکر است که مبارزه مسلحانه در کوردستان پس از شکست جمهوری مهاباد تعطیل نشد که به اشکال متفاوت ادامه داشت. از اوائل دهه چهل کمیته اجرائی ِ«حزب دمکرات کردستان ایران» به ‌عنوان بخش انقلابی در مقابل کمیته مرکزی اقداماتی کرد.

"ملا آواره 1343 شمسی به کردستان ایران بازگشت و با چند نفر کادر حزب دموکرات ایران شروع به فعالیت سیاسی در مناطق ... کرد. او علاوه بر مبارزه مسلحانه ... . سال 1345 ملا آواره دوباره آواره خاک عراق شد. آنجا با انقلابیونی چون سلیمان معینی، اسماعیل شریف زاده و عبدالله معینی اقدام به انتشار روزنامه «ارگان روژم کرد. ... در 22 شهریور 1346 هر یک به مناطق کردستان رفته و آواره ... شروع به فعالیت سیاسی کرد. بعد از مدتی تعداد 2 نفر به وی پیوستند. و ..."(گیاره نگ)/ ملا احمد شلماشی (ملا آواره) از شلیر حسن پور

خلاصه آنکه در 1345 برمبنای اختلافات درونی حزب دموکرات کردستان، «کمیته **انقلابی** حزب دموکرات کردستان ایران» را: اسماعیل شریف‌زاده، سلیمان معینی، عبدالله معینی، محمد امین سراجی و ملا آواره همراه با عده‌ای دیگر سازماندهی کرده تا پس از دوره‌ای فعالیت تبلیغی و سیاسی در میان روستائیان زمینه مبارزه مسلحانه را بوجود آورند. فعالیت این جریان ابتدا در اطراف مهاباد و بانه و سردشت شروع می‌شود اما قصد دارند از سال 1346 عملیات مسلحانه خویش را به پیش برند. ولی با توجه به آنکه رژیم هم در مقابل اقدام به سازماندهی نیروی سرکوب از خانه و بانه تا سنندج و پاوه و نوسود می‌کند این جریان سرکوب می‌شود.

اما جریان دیگری که در اواخر دهه چهل در میان جوانان انقلابی سامان می‌گیرد با مشی چریکی مرزبندی کرده و فعالیت آگاه‌گرانه میان توده‌های زحمتکش را ترویج می‌نماید. برای سازماندهی جریان مزبور در آن دوران انسان‌هائی انقلابی کوشش‌های خاصی می‌کنند. از جمله بهروز نابت، فوأد مصطفی سلطانی، جمشید نوش‌زاد، شعیب دکریائی و تعدادی دیگر از انقلابیون آن دوره در مقابل خط مشی چریکی برای سامان بخشیدن به تشکیلات اجتماعی (سیاسی ـ تشکیلاتی و فعالیت درون توده‌های کارگر و زحمتکش) فعالیت ویژه‌ای را آغاز کردند.

"محافلی که حول «جمشید نوش‌زاد» تشکیل شد. جمشید نوش‌زاد ﺑﺎ روشنفکران کرد، ﻋﺒﺪﺍﷲ ﻣﻬﺘﺪی، ﺑﻬﺮﻭﺯ ﻧﺎﺑﺖ ﻭ... ﺍﺭﺗﺒﺎﻁ ﺑﺮ ﻗﺮﺍﺭ ﻛﺮﺩ ﻭ ﺑﻌﺪ ﺍﺯ ﺧﺮﻭﺝ ﺍﺯ ﺯﻧﺪﺍﻥ ﺩﺭﺳﺎﻝ ۵٣، ﺑﻪ فعالیت سیاسی پرداخت." عصرنو/ خاطرات خانه زندگان (قسمت دوازدهم ...)/ همنشین بهار

جمشید نوش‌زاد پس از آنکه دوران زندان را سپری کرد با افراد و محافل انقلابی وارد ارتباط شده و شروع به سازماندهی تشکیلاتی با رویکرد فعالیت آگاه‌گرانه میان کارگران و زحمتکشان نمود. تشکیلات مزبور مبارزه را در فقدان جمشید تا سال‌ها پس از 1360 هم ادامه داد. این تشکل زمان کوتاهی بعد از دستگیری سه تن از کادرهای‌اش (محمدرضا کلانتری، سعید کوردقراچورلو و محمود وحیدی) اولین کنگره رسمی را برگزارکرده و نام "رزمندگان آزادی طبقه کارگر" را برای خود برگزید. حال برای روشن شدن جنایات رژیم پهلوی به گفتاری از ساواکی‌ها در مورد این رفقا توجه‌تان را جلب می‌نمایم:

"در یک مورد خاص یک چنین موردی هم برای ما اتفاق افتاد: به این ترتیب که سه نفر از اعضای یک سازمان به اسامی سعید کرد قراچورلو، محمود وحیدی و محمدرضا کلانتری که از طریق تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی دستگیر شده بودند، که ما ابتدا مشغول بازجویی عادی از این‌ها بودیم که بعد هوشنگ ازغندی به ما گفت که گفته‌اند باید به این‌ها فشار بیاورید، لذا ما آن‌ها را شکنجه کردیم و آن‌ها مختصری اطلاعات دادند. بعد از دو روز هوشنگ ازغندی عنوان کرد که این افراد باید از بین بروند که این مسئله ابتدا مورد اعتراض من و سعید میرفخرایی معروف به سعیدی قرار گرفت و گفتیم این عمل را نباید انجام داد و به هیچ وجه صحیح نیست. ازغندی گفت این مطالب را با ثابتی صحبت کرده و آن‌ها نپذیرفته و چون شما در جریان قضیه هستید، باید آ‌نها را از بین ببرید و ضمناً خود من هم در این موضوع شرکت دارم، و وقتی من به عنوان رئیس کمیته (منظور کمیته اوین) شرکت دارم شما هم مجبورید. بعد از یک یا دو روز لباس‌های این‌ها را پوشاندیم و در همان محوطه اوین ازغندی سه عدد قرص سیانور داد که این‌ها قرص‌ها را من و سعید میرفخرایی به آن سه نفر دادیم و با کمال شرمندگی باز هم دستم به خون یکی از مبارزین آلوده شد و این‌ها هم به این ترتیب به شهادت رسیدند. نمونه‌های دیگری هم موجود هست که البته من آن‌ها را به نام نمی‌شناسم ولی من شاهد بودم که بعضی از اوقات تعدادی از بازجویان افرادی را برای بازجویی به زیرزمینی که در اوین محل بازجویی متهمین بود می‌بردند و بعد از چند روز می‌رفتند. البته به ما گفته بودند نباید داخل زیرزمین بروید و به این بچه‌ها هم کاری نداشته باشید. من تصور می‌کنم که این افراد هم به این طریقه شیطانی و اهریمنی به شهادت رسیده باشند." قستمی از اعترافات نادری پور(تهرانی) شکنجه‌گر ساواک/ از کتاب شکنجه‌گران می‌گویند ص 117

انقلابیون آن دروان نیز اینگونه مورد تهاجم نیروی سرکوب‌گر و ساواک بودند همچنانکه شکنجه‌گر معروف «تهرانی» می‌گوید پس از یک یا دو روز لباس‌های آنها را پوشاندیم و ازغندی به دستور ثابتی جنایتکار در محوطه اوین به آنها سیانور ‌خوراند. یعنی جوانان دستگیر شده پس از یکی دو روز چنان مورد شکنجه قرارگرفته‌اند که حتا برای سیانور خوراندن و به قتل رساندشان قادر به پوشیدن لباس نیستند و شکنجه‌گران باید لباس تن‌شان کنند.

بهروز نابت انقلابی پیگیر در عین حال که با بسیاری از نیروهای فعال زمان خودش به شیوه‌های متفاوت مناسبات خوبی دارد با همراهان‌اش فعالیتی برای ارتباط گیری با کارگران را سامان می‌بخشند، نوع فعالیت این جریان در آن دوره از اهمیت برخوردار می‌باشد. چرا که:

" بهروز علیرغم موقعیت شغلی پدر، به سرعت به یکی از فعالین دانشگاه تهران تبدیل می­شود و به مخالفت با استبداد شاهی می­پردازد. در سال ١٣٤٦ در رابطه با جریانات و تظاهرات ضد استبدادی، به بهانه ی مرگ تختی، بهروز توسط ساواک دستگیر و بعد از سه ماه زندان و محرومیت موقت از تحصیل به خدمت سربازی در سراب فرستاده می شود. با خاتمه ی دوره ی سربازی در اواخر سال ١٣٤٨ دوباره به دانشگاه برمی­گردد."  [منوچهر یزدیان/](https://www.pezhvakeiran.com/pfiles/BehrouzNabet.pdf%20%D9%85%D9%86%D9%88%DA%86%D9%87%D8%B1%20%DB%8C%D8%B2%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D9%86/) بهروز نابت انیشمند، مبارز و آزادیخواه

منوچهر یزدیان اشاره دارد به گذار دوران:

" بعد از ضربه‌ی سياهکل و دستگيری و اعدام تعداد زيادی از افرادی که در محافل "جنگل" فعاليت می کردند، افق رمانتيسم "انقلاب کوبا" افول کرد. اما حوادث سياسی ای که به "جريان سياهکل" معروف شده بود دستاوردهای زيادی برای جنبش آزادیخواهی در ايران داشت. اولين دستآورد اين بود که بدون سازماندهی نمی توان به فعاليت ادامه داد." همانجا

" محفلی که بهروز و رفقايش در آن فعاليت می کردند، به "گروه بسوی انقلاب" معروف شد. اين نامگذاری به خاطر جزواتی با عنوان "بسوی انقلاب" بود. مقالات اين جزوات طرح ديدگاه های مختلف و چالشگری آن ها بود. يکی ديگر از فعاليتهای اين محفل انتشار مقالات تازه ی سياسی بود که امکان چاپ علنی نداشتند. از اين دست میتوان از مقالات امير پرويز پويان و مسعود احمد ز اده نام برد." همانجا

" بهروز نابت ... به اتفاق جمع کوچکی از همفکرانش - از جمله من (تقی تام) - محفلی انقلابی تشکيل مى‌دهند. انتقاد به نظريات شوروی به گيری در مقابل اختلافات چين و آميز، موضعو خط و مشى حزب توده، رد شيوهى مبارزهى مسالمت طرفداری حزب توده، رد شيوهی مبارزهی مسالمتآميز، موضعگيری در مقابل اختلافات چين و شوروی به طرفداری از چين و نيز برخورد انتقادی به مشی چريکی از مهمترين مواضع انتقادی محفل ما بود. از طرف ديگر ما تحت تاثير نظريات مائو، به مبارزهی مسلحانهی تودهای باور داشتيم (طرفداران مشی چريکی بعدا ما را "سياسیکار" ناميدند). در حالی که مشی چريکی را با استناد به نظريات لنين و مائو، ماجراجوئی انقلابی میدانستيم، بر اين باور بوديم که رسوخ انديشه هاست که آن های انقلابی به ميان توده ها را به عمل انقلابی وامیدارد و وظيفه های ی انقلابيون اين است که فعاليت خود را در اين جهت سوق دهند. محفل ما علاوه بر تکثير چند اثر مارکسيست لنينيستی (مانيفست حزب کمونيست مارکس و انگلس، نقش شخصيت در تاريخ گ. و. پلخانف، در بارهی ادبيات مائو و ...) دو جزوه هم از خودش (عنوان يکی "به سوی انقلاب" بود، عنوان جزوهی دوم را که در نقد کتاب "مبارزه مسلحانه – هم استراتژی و هم تاکتيک" مسعود احمدزاده نوشته شده بود، به خاطر نمیآورم). تيراژ اين دو جزوه و جزوات ديگری که با وسائل ابتدائی تکثير میکرديم طبعا محدود بود". " همانجا

بهروز نابت و همراهان‌اش اوائل دهه پنجاه قبل از دستگیری کوشش دارند با توده‌های کارگر و زحمتکش پیوند برقرار کرده تا از این طریق به سازماندهی جنبش اجتماعی اقدام کنند، به‌لحاظ نظری هم نقد می‌نویسند و کتب مختلف و جزوه‌هائی نیز تحت

عنوان «به‌سوی انقلاب» چاپ و تکثیر و توزیع می‌کنند. در همین متن ایرج فرزاد بر آن است که:

" " ... سعيد (منظور سعید یزدیان است) در واقع حلقه رابط اصلی تشکيلات ما (تشکیلات کومه له) با جمع فعالين "سياسی کاری" بود که امثال بهروز نابت داير و رهبری می کردند. پيشينه‌ی فعاليت های بهروز نابت، و رابطه ی سعيد يزديان با او، از طرفی محتوای جهت گيری های ما و از طرف ديگر دليل برقراری ارتباط تشکيلات ما با او را توضيح می‌دهد." "

در حقیقت «کومه له» نیز با «به‌سوی انقلاب» و بهروز نابت رابطه داشته و از قرار تحت تأثیر آنان نیز بوده‌است. حال نگاهی داریم به کومه له (سازمان زحمتکشان کردستان ایران).

سخن گفتن از چگونگی شکل‌گیری این جریان به‌خاطر گفتارهای ناهمگون از جانب برخی بنیان‌گذاران ‌اش کار را دشوار می‌کند. با این حال اسنادی را مورد استفاده قرار خواهم داد.

"... رد تئوریهای کانون جنگ چریکی و مشی “جدا از توده ها” و تزهای “رژی دبره” بود. ادبیات مورد استفاده در جمع ها و محافل آن “تشکیلات”، عمدتا آثار لنین و مرزبندی های او با “اکونومیسم و نارودنیسم” بود. اکثر کتابها و نوشته های قابل دسترس در دوائری که ادبیات “قاچاق” را حفظ کرده بودند، و از میان آنها مهمترین آثار لنین از جمله: “چه باید کرد؟”، “دو تاکتیک سوسیال دمکراسی”، “یک گام به پیش دو گام به پس”، “دولت و انقلاب”، “چپ روی بیماری کودکی کمونیسم” و … در محافل دست نویس و با استفاده از کاربن تکثیر میشدند." ایران امید/ایرج فرزاد/ زمینه‌های اجتماعی تاریخی شکل‌گیری کومه له

"فواد مصطفی سلطانی، محمد حسین کریمی، مصلح شیخ الاسلامی(ریبوار)، ساعد وطندوست، حسین مرادبیگی، عبداله مهتدی، فاتح شیخ الاسلامی، عطا رستمی، صدیق کمانگر، شعیب زکریائی و من(ایرج فرزاد). در آن دوره یعنی در پائیز سال ۱۳۴۸، غیر از ساعد وطندوست و فاتح شیخ و حسین مرادبیگی که قبل از ما فارغ التحصیل و یا شاغل بودند، بقیه مقیم تهران و کرج و در دانشگاه و مدرسه عالی دانشجو بودیم. محمدحسین کریمی دانشجوی دانشکده مهندسی کشاورزی کرج و عطا رستمی علاوه بر شغل معلمی به تحصیل در تهران مشغول بود." همانجا

"واقعیت این بود که تمرکز بیشتر فعالیت ما بر کار در میان کارگران و حتی به شکل در پیش گرفتن زندگی کارگری سوق یافت. در ماههای قبل از دستگیری وسیع ما در پائیز سال ۵۳، تصمیم به در پیش گرفتن زندگی کارگری در مراکز صنعتی بزرگ گرفته شده بود. اما یک نکته دیگر را هم باید اضافه کنم: علاوه بر جهت گیری “کارگری”، همانطور که قبلا هم نوشتم، “مشی توده ای” و “کار در میان توده ها”..." همانجا

پس کومه له نیز برای فعالیت میان کارگران و ایجاد ارتباط با آنان سازمان پیدامی‌کند که در سال 1353 تعدادی از گروه دستگیر می‌شوند. باقیمانده فعالین کومه له از سال 53 تا پائیز 57 به اشکال گوناگون در شمال و جنوب کردستان ایران به کار ادامه می دهند. جهت دریافت همه جانبه می‌توان به سندی تحت عنوان" مباحث کنگره اول کومه له" به ویراستاری ملکه مصطفی سلطانی و ساعد وطن‌‍دوست رجوع کرد. ولی کنگره اول در شرایطی برگزار می‌گردد که فوأد مصطفی سلطانی ت پس از پنج سال زندان تازه به‌میان مردم و مبارزه‌ی خارج از زندان بازگشته است. برمبنای سند فوق می توان گمانه‌زنی کرد که علاوه بر شرایط اجتماعی، ایشان هم نقش مهمی در وحدت بخشی مجدد در صفوف کومه له ایفا می‌کند. بهروز نابت، جمشید نوش‌زاد و فوأد مصطفی سلطانی و دیگران هر یک به‌شیوه خاص خود در همان دوران برای ایجاد تشکلی همراه با کارگران و زحمتکشان کوشش می‌کردند. جریان «بسوی انقلاب» بهروز نابت و همراهان وی بعدها تحت لوای خط پنج شناخته می شود.

جمشید نوش‌زاد پس از آنکه از زندان آزاد می‌گردد در همراهی با عده‌ای فعالیت سازمان‌یافته دیگری را پیش می‌برند که بعدها «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» نام‌گذاری می‌گردد.

آنچه قابل توجه است هر یک از افراد انقلابی بربنیاد سوبژه‌گانی تاریخی (فاعلیت تاریخی) خویش با دیگران وارد رابطه شده و برای ایجاد تشکیلات فعالیت معینی را سازمان می‌دهند. از این منظر لازم است نیم‌نگاهی هم به رویکردهای فردی و شخصی و تجارب آن دوره داشته‌باشیم. پس اینجا به تجربه‌های شخصی خودم به اختصار می‌پردازم.

از سال 1348 دگرگشتی در خانواده و مناسبات درونی‌اش سامان گرفت، شرایط درونی زمینه را برای فعالیت‌های مسن‌ترین فرزند خانواده به‌وجود آورده بود. مباحث درونی به دیالوگ جدی بر سر اراده انسان، مذهب، آئین و نظام استبدای حاکم هر دَم از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شد و این وضعیت هرگز پایان نیافت که هربار سامانی تازه پیدا کرد. برادرم بهمن نقش حیاتی در رویکرد تازه درون خانواده داشت و هر یک از ما را به نوعی با وضعیت درگیر و به رویاروئی می‌کشاند. بهمن آن روزها با ما در باره جریانات سیاسی حرف زیادی به‌میان نمی‌آورد ولی از فقر و ثروت و دلایل برقراری چنین مناسباتی گفتگو می‌کرد بدین‌گونه رویکرد پرسشگری درباره مشکلات زندگی را دامن می‌زد. به‌همین علت هر یک از اعضای خانواده به فراخور حال و سن و سال خویش با مسائل و معضلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی به چالش‌ رسیده و جهت دست‌یابی به پاسخ‌های مناسب در گفتگوهای بی‌وقفه بودیم. در همین دوران من همراه دوستان مختلف محافلی ایجاد کرده که ضمن بحث، کتاب رد و بدل می‌کردیم، رفته رفته پیوندی میان محفل ما و محافل دیگر برقرارشد. یکی از کتاب‌ها «مادر ماکسیم گورگی» بود که بهمن برایمان آورد و دست به دست تا قصرشیرین هم رفت و بارها در ارتباط با مضمون آن گفتگو داشتیم. همین امر با میان دوستانی که فاصله جغرافیائی داشتیم منجر به نامه نگاری هم می‌شد.

مدتی بعد حین گذراندن خدمت سربازی در پائیز و زمستان 1352 با (ناصر هارونی) که احتمالاعضو محفل یا گروهی بود ارتباط‌‌ام فعال شد و ساعت‌ها بحث و گفتگو داشتیم. ایشان دریچه دیگری برای من گشود که با مباحث سیاسی رایج متفاوت می‌نمود زیرا تحلیل وی بنیان مناسبات طبقاتی را نشانه می‌گرفت. در این مرحله پایگانبندی دیدگاه من نسبت به مبارزه سیاسی به دگرگشتی دچارآمد چنانکه دیگر فعالیت اجتماعی و طبقاتی به بنیادی جهت دگرگونی تبدیل گردید. از این منظر فعالیت درون جامعه و کارگران برای ایجاد حزب کارگری به محور زندگی‌ام مبدل گردید. با همه اینها به‌خاطر تسلط اتمسفر خط مشی چریکی درون مبارزین آن دوره بالاخره تصمیم گرفتیم برای پیشبرد فعالیت محفل‌مان سلاح تهیه کنیم و در حال اقداماتی بدین منظوربودیم. روزی همراه با محمدرضا کلانتری عضو دیگری از محفل کرماشان در مسیرمان تصادفی رفیق اندیشه‌ورزم بهمن را ملاقات کردیم و این اتفاق رویکرد جمع ما را دگرگون ساخت و دوباره محور فعالیت‌مان به سازمان‌یابی کارگری برای فراگشت مناسبات طبقاتی تبدیل شد. البته برادرم بهمن از روزی که فعالیت فاعلانه‌ی اجتماعی را شروع کرد تا زمان جان‌باختن با تشکیلات سیاسی همراه نشد در حالیکه برای ایجاد تشکل‌های اجتماعی دانشجویی، دانش‌آ‌موزی، دهقانی و کارگری به اشکال مختلف پیگیرانه کوشش می‌کرد. رفیق و برادرم بهمن برآن بود که فعالیت در تشکیلات سیاسی مانند زنجیری اعضاء را محدود کرده و حصر می‌نماید.

در مرداد سال 1358 در راهپیمائی سنندج ـ مریوان من برادرانم بهمن و بیژن و داریوش در یکی از صفوف سازمانیافته همراه شدیم. بهمن همراه تعدادی از دانش آموزان و آموزگاران و برخی اعضای جمعیت « دفاع از آزادی زحمتکشان» ِکامیاران بصورت جمعی در این راهپیمائی شرکت داشتند. غروبی یکی از راهپیمایان که عضو سازمانی سیاسی بود ـ می‌دانستم بهمن را به‌خوبی می‌شناسد ـ از من درخواست کرد: از کاک بهمن خواهش کن همراه با رفقایش به کامیاران برگردند چون ستونی نظامی در حال حرکت از کرماشان به‌سمت سنندج می‌باشد و لازم است مردم کامیاران برای جلوگیری از حرکت آن بسیج شوند و این کار از عهده بهمن برمی‌آید. موضوع را با برادرم در میان گذاشتم، پرسید چه کسی این مطلب را طرح کرد؟ وقتی اسم طرف را گفتم با برافروختگی گفت چرا اینها به‌عنوان تشکیلات خودشان این کار را نمی‌کنند؟ من با تعجب نگاه‌اش می‌کردم در ادامه توضیح داد: اینها تمامی موفقیت‌های اجتماعی و مبارزاتی توده‌ها در اقدامات عملی را به نفع تشکیلات خود مصادره به مطلوب می‌کنند ولی حالا پیش از سازماندهی عملی دست به دامن ما می‌شوند. این امر از آن لحظه تا کنون دست از سر وجدان‌ام برنداشته است.

برمبنای این مختصر دریابیم هریک از افراد انقلابی و فعال آن دوره طبق برآورد خویش کوشش دارند علیه نظام سلطانی و دیکتاتوری حاکم به‌گونه خاصی فعالیت سیاسی و اجتماعی نموده و اجبارا رویکردی به سازماندهی تشکل‎های مخفی پیشه‌می‌کنند. به‌همان‌گونه که جریاناتی مثل ساکا (سازمان انقلابی کارگران ایران) از سال‌ها پیش از آن دوره سعی در جذب عناصری از فعالین کارگری جهت ایجاد تشکیلات کارگری داشتند. اما همه جریانات نامبرده علیرغم تفاوت‌ها، برای سرنگونی رژیم پهلوی فعالیت می‌کردند از این منظر:

**هدف** رویکرد نوین و خواست قطعی مبارزان دهه چهل و پنجاهوجه مشترکی با مبارزه جریانات مشروطه‌خواه، حزب توده و جبهه ملی ندارد. زیرا تا این زمان جریانی علیه حاکمیت مستبد سلطانی ایجاد نشده بود، این خواست سال 1357 با سرنگونی رژیم پهلوی تحقق ‌یافت و بازهم نقطه سر ِخط. بدون شک اوضاع اجتماعی در این دوران فقط محدود به شکل‌گیری جریانات سیاسی نیست که در رویکردهای هنری هم خود را آشکار می‌سازد، شاید بتوان گفت تحولی در عرصه‌های متفاوت سامان ‌می‌گیرد. اجازه بدهید اشاره‌ ای به زمینه چنین دگرگشتی داشته باشیم.

حاکمیت سیاسی ناکارآمد رژیم پهلوی با اجرای «انقلاب سفید» بحران اقتصادی اجتماعی ِدامن‌گستری را ایجاد کرد به‌همین خاطر جریانات سیاسی مخالف روز به روز افکار عمومی را به‌خود جلب کرده و نارضایتی توده‌ها منجر به شکل‌گیری محافل و گروهای متعددی شد. این امر از یک سو برای سرمایه‌ های امپریالیستی و دولت‌های متبوع‌شان قابل تحمل نبود، از سوی دیگر برای رژیم؛ کنترل و سرکوب جنبش گسترش‌یابنده‌ی طوفان‌زا ‌میسرنبود بنابراین تحولی لازم آمد تا امنیت سرمایه در ایران برقرار گردد. چه بهتر از جمهوری اسلامی!؟

رژیم پهلوی مخالفین را «خراب‌کار» و کمیته مشترک را «کمیته ضد خراب‌کاری» نام‌گذاری کرده‌بود. ولی جمهوری اسلامی که خود را انقلابی می‌خواند مخالفین خود را «ضد انقلاب» و در عین حال ***کافر و ملحد*** معرفی و لذا خون‌اش را حلال قلمدادمی‌کند. بنابراین «جمهوری اسلامی» قبل از تولد احکام دستگیری، شکنجه، تجاوز، اعدام و تیرباران را در « طَبَق اخلاص» اسلامی ِشیعی دارد و برمبنای توهمات اجتماعی قادر به اجرای احکام می‌باشد. از این منظر بدون قصور به خواست کشورهای متروپل جواب مثبت داده و پیش از آنکه مردم به «جمهوری اسلامی» رأی دهند سرکوب حرکت‌های انقلابی در کردستان و خونریزی داخلی سامان می ‌گیرد. صدور انقلاب معنائی جز خونریزی برون مرزی ندارد همچنانکه جنگ علیه حاکمیت صدام نیز در این کاتگوری قابل توضیح است.

با این تفاسیر رویکرد سرنگون‌طلبی که بطور روزافزون داشت اجتماعی می‌شد با برنامه به رژیم چینج تبدیل و نقشه کشتارهای جمعی پیش از سرنگونی شاه آماده شده‌بود. رویکرد جنبش جوان مخالف سلطنت و سرنگون‌طلب که در حال جایگاه پیداکردن میان زحمتکشان بود سرمایه را با مخاطره جدی رویارو گرداند بنابراین آنها را وادار به طرح‌اندازی‌ نمود تا چنین دیدگاهی را به سقط جنین بکشاند. محصول سقط جنین برای خوردن فرزندان انقلاب، تعویض سلطان پهلوی با سلطان تازه‌ای به‌نام «ولایت فقیه» شد.

حاکمیت «فقیه ولایت» قدرت مطلق حاکمیت سلطانی را بازسازی ‌و رسمیت می‌بخشد ولی بدون دیوان رسمی. فقیه به‌عنوان والی ولایت رأسا نه تنها فرماندهی ارتش، نیروی هوائی و دریائی و شهربای که نیروی نظامی جدید اعم از کمیته، سپاه و بسیج را به‌عهده می‌گیرد. بنابراین پس از 22 بهمن 57 یورش به مخالفین همراه با بخشی از ساواکی‌ها به اشکال مختلف سازماندهی و هر دَم با قدرت بیشتری به‌پیش برده می‌شود. در 28 مرداد 58 خمینی به‌بهانه واهی علیه مردم کوردستان فرمان جهاد داد و لشکر وسیعی از شهرهای متفاوت برای سرکوب گسیل شد تا جائیکه دوباره در اریبهشت 59 جنگ 24 روزه‌ای را به سنندج تحمیل کردند. اما شروع جنگ با عراق، نیروی نظامی (سپاه پاسداران) تمام عیار بازسازی و روند سرکوب سازماندهی شده؛ دستگیرهای دسته جمعی، شکنجه و تیرباران‌‌های جمعی و اعلام اسامی آنان رسمیت یافت. بنابراین دهه 60 گذشته از دستگیری و تیرباران انسان‌های مخالف و دگراندیش: حزب دموکرات کردسستان، اتحادیه کمونیست‌ها و سازمان مجاهدین، جریانات انقلابی ِچپ و سوسیالیست (سازمان‌های پیکار، رزمندگان، اقلیت، وحدت کمونیستی، وحدت انقلابی و جریانات موسوم به خط پنج ـ جریان به‌سوی انقلاب، کارگران سرخ یا ضرورت، مشورت ـ راه کارگر، کومه له و اتحاد مبارزان...). حائز اهمیت است بدانیم در این دوره بخش زیادی از نیروها مجبور به جلای وطن و پناهندگی در کشورهای مختلف شدند. جنگ، روند سرکوب نیروهای مخالف را مهیا کرد زیرا به توهم میهن پرستی (مام وطن و تمامیت ارضی) دامن‌زد و اوضاع خاصی را به جامعه سامان بخشید که منجر به رکود مبارزه اجتماعی شد. آنچه الزامی است بدان توجه اکید داشته باشیم اینکه سردمداران جمهوری اسلامی در دوران خیزش 57 بر امواج توهم توده‌های ناراضی سوار شدند تا جائیکه روز 12 فروردین 58 در بسیاری از شهرها برای «بله» گفتن به «جمهوری اسلامی» یعنی به حاکمیتی که نمی‌دانستند قانون اساسی‌اش چیست و ضامن اجرائی آن چگونه تأمین می‌گردد، جلوی مساجد صف کشیدند. بدین‌گونه مستبدی را جایگزین حاکمیت دیکتاتور پیشین ساختند.

ولی حقیقت اینکه توهم فقط بر توده‌های مردم مستولی نبود که فراگیرنده جریاناتی مثل حزب توده، حزب رنجبران، بخشی از سازمان چریک‌ها (که بعدها اکثریت شد)، اتحادیه کمونیست‌ها، زحمت و بخشی از سازمان رزمندگان و ... نیز بود. برخی از اینها مدافع سرسخت جمهوری اسلامی و برخی آنرا ضد خلق ـ ضد امپریالیست ارزیابی می‌کردند. ولی آنچه غیر قابل چشم‌پوشی است رادیکالیسم چپ جوان آن دوران بنیان‌های ایدئولوژیک ـ سیاسی داشت و فاقد تحلیل اقتصادی اجتماعی بود به‌همین دلیل نمی توانست فراتر از آنچه بر آن گذشت سرنوشت بهتری پیدا کند. برای مثال به رویکردی یکی از جریانات مزبور که حتا از تندپیچ‌های دهه 60 هم عبور کرد رجوعی داریم تا به مراحل بعدی بپردازیم.

در کردستان از همان روزهای نخست درگیری‌ها حزب دموکرات به اشکال متفاوت کوشش داشت فعالیت جریانات رادیکال را محدود نماید تا هژمونی بلامنازع خود را بر جنبش خلق کورد گسترش دهد. این امر منجر به تهدید مداوم جریانات مختلف بود تا اینکه در هفتم اسفند 1359 مقر پیکار در شهر بوکان را مورد حمله قرار دادند و تعداد از انسان‌های رزمنده را قتل و عام کردند. اما پس از مدتی این حزب جنگی غیر انسانی را به کومه له تحمیل کرد که منجر به کشته شدن بیش از 700 نفر از طرفین شد. نتیجه چنین اوضاعی انشعاب‌های پیاپی در هر دو تشکیلات مزبور است، چرا؟

حزب دموکرات که توانائی پذیرش هیچگونه انتقادی ندارد و در عین حال سعی دارد خود را به‌عنوان نماینده قطعی مردم کوردستان تحمیل نماید. و برای چنین رویکردی: یک سابقه تاریخی طولانی برای خودش دست و پا می کند. دوم با اتکا به نیروی نظامی می‌خواهد تمکین دیگران را تضمین نماید ( بدین‌ گونه مدال‌های خودساخته را به سینه می‌آویزد تا اعمال قدرت نماید). ولی جریان مقابل حد کا یعنی حزب کمونیست ایران در تناقصات گوناگون سیاسی، تشکیلاتی و بی‌افقی سرمی‌کند. از سوئی کومه له بخش کردستانی حزب می‌باشد و از سوی دیگر میخواهد به‌منزله یک جریان پرولتاریائی عمل نماید چنانکه در قطنامه‌ی کنکره حزب کومه له قادر است رأسا برای فعالیت خودش تصمیم گیری کند.

ولی نیمه دوم دهه 70 نشانه‌های شکل‌گیری جریانات تازه نفسی را بروزمی‌دهد. گوشه‌ای از سرآغاز چنین تحولی را به لحاظ اجتماعی\* در رویکرد « دفتر تحکیم وحدت» می‌توان جستجو کرد. به این امر متمرکز می‌شویم:

 " این تشکل بزرگ دانشجویی با پایان جنگ تحمیلی و آغاز کار دولت حجت‌الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی معروف به دولت سازندگی با نگاه انتقادی به این دولت وارد میدان سیاست شد و با همین رویکرد در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ شرکت کرد و در حمایت از حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی وارد کارزار انتخابات شد." ایسنا/ چرا تحکیم وحدت متلاشی شد؟

این تلاشی نمایانگر ریختن توهم انجمن اسلامی دانشجویان پس از مرگ خمینی و حاکمیت دوران سازندگی است. حقیقت اینکه متلاشی شدن تحکیم وحدت را نباید در چهارچوب تشکل اسلامی دانشجویان ارزیابی نمود بلکه لازم است به‌عنوان یک رویکرد اجتماعی مورد مداقه واقع گردد. با دقت بیشتری به موضوع نگاه کنیم:

"دفتر تحکیم وحدت از سال ۱۳۷۰ دستخوش تغییرات و انشعابات بیشتری شد. اوج تغییرات این دفتر از پس از تشکیل بسیج دانشجویی در دوم آذر ۱۳۶۷ اتفاق افتاد. ... برخی از اعضای دفتر تحکیم وحدت در سال ۱۳۷۰ از این تشکل جدا شدند و به عضویت بسیج دانشجویی دانشگاه‌ها درآمدند. پس از ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸ انجمن‌های اسلامی مستقل دانشجویان نیز از دفتر تحکیم وحدت جدا شد." همانجا

وجوهی از این تحول را لازم است در گسترش سیستم دانشگاهی و کمیت روزافزون دانشجویان به‌رسمیت شناسیم، و این وضعیت انعکاس نارضایتی عمومی در ارتباط با آنچه «دولت سازندگی» خوانده می‌شد را آشکار می‌سازد. هم چنانکه در دوره مورد نظر درگیری بر سر سهم بیشتر درون نیروهای رژیم عیان‌تر می‌گردد کمااینکه گنجی، هجاریان جلاد کوردستان و امثالهم نیز سرناسازگاری پیداکردند. این احوال منجر به شکل‌گیری « دولت اصلاحات!؟» و قتل‌های زنجیری شد. چنین وضعیتی که نمایانگر اختلابات درونی رژیم بودند در عین حال اختلافات را حادتر هم کردند که نتیجه آن انتخابات 88 و «رأی من کو» شد، جریان سبزی که دست سردمدارنش (موسوی و کروبی) به خون هزاران نفر آغشته بود.

خواست جنبش‌های پسا «رأی من کو» به همان خواست دهه 40 گذارمی‌کند زیرا جریانات اجتماعی و سیاسی نوینی سربرمی‌آورند که کل حاکمیت سیاسی که در حقیقت نیروی سلطه‌گر اقتصادی اجتماعی و حتا نظامی هستند را مورد تهاجم قرارمی‌دهد. این امر در خیزش‌ها 96، 98 و 401 کاملا خود را آشکار می ‌سازد.

اما مبارزات انقلابی 401 با خیزش‌های پیش از خود نیز تفاوت آشکاری را بروزمی‌دهد:

از 78 تا 98 مبارزانی در عرصه‌های مختلف پا به میدان مبارزه گذاشته و برای تشکل‌یابی خود فعالیت چشمگیری داشتند از جمله فعالیت زنان مبارزی که در مناطق گوناگون به سازماندهی جنبش زنان پرداختند همچنین دانشجویانی که ارگان‌های دانشجوئی را سازماندهی کردند، کارگران در برخی محیط‌‌های کارشان تشکل‌های کارگری ایجاد نمودند، و کانون معلمان، تشکل حقوق بشری و علیه کار کودکان و مدفعان محیط زیست و... . اما واقعیت آن شد که فعالین هر یک از تشکل‌ها دسته دسته دستگیر مورد شکنجه، تجاوز و اذیت و آزار و زندانی شدند. گذشته از این خیزش‌ها به شدیدترین وجه ممکن سرکوب شده و رژیم آدمخوار جمهوری اسلامی هربار گذشته از دستگیری، تعداد زیادی را هم کشت. محصول خلف چنین وضعیتی خیزش غیر منتظره 401 شد. بدون شک «انقلاب ژینا» قابل پیش‌بینی بود زیرا بحران اقتصادی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای که حاکمیت سلطان خامنه‌ای و باند تبهکار اطلاعات سپاه و ... به‌عنوان نیروی دیوانی و نظامی بر جامعه مستولی کرده‌اند توده‌ها را به چاره‌ اندیشی وادار می‌کند، ولی هیچکس چگونگی و زمان وقوع آنرا نمی‌دانست.

مضاف بر آن دیژیتالیسم در جوامع گوناگون نسلی تازه بوجود آورده است، رویاروئی اینها با زندگی متفاوت از نسل‌های پیشین است. نسلی که در این سیستم متولد شده منتظر اخبار جعلی رسانه‌های دولتی نمی‌ماند و لحظه به لحظه به اخبار دست اول دسترسی و صدها کانال و امکان ارتباط‌گیری با مردم اقسا نقاط دنیا دارد. البته مناسبات دیژیتالی تنها به عرصه خبر محدود نیست بلکه فراگیر تبادل احساس، ادراک و فهم نیز هست. چنین اوضاعی پیوند خاصی میان نسل مزبور را سامان می‌بخشد که می‌تواند به بنیانی برای باهم شدن بگونه‌ی تازه‌ای منجرگردد. این امر در کشورهای مختلف به اشکال متفاوتی تا کنون بروز نموده است که هر یک از آنها لازم است با دقت تحلیل و بررسی شوند.

در جامعه ما «انقلاب ژینا» را می توان درپیوند با چنین رویکردی هم ارزیابی نمود. اما واقعیت نسل z را نباید تنها در محدوده سن و سال و نسل دیژیتال خلاصه کرد بلکه این ویژگی را لازم است به‌منزله افزوده‌ی تازه‌ی تاریخی به فرهنگ اجتماعی تلقی کرد. چرا که فونکسیون دیژیتالیسم در مناطق متفاوت همسان خود را آشکار نساخته است، همچنانکه در جغرافیای ایران عملکرد نسل مزبور «ژن ژیان ئازادی» می‌شود و همین امر در مناطق متفاوت اشکال بروز ناهمگونی را به‌نمایش می‌گزارد، مثلا این رویکرد در شهرهای کوردنشین (کوردستان) به مبارزات خونینی در همین دوره منجر گردید.

**پی‌گفتار**

نکته ای بسیار مهم: در سازمان‌یابی «انقلاب ژینا/ زن زندگی آزادی» خبری از **تشکل‌های علنی** پیشین مشهود نیست. به‌نظر می‌رسد این ویژگی مهمترین المنت بردوامی مبارزه و ناتوانی رژیم در سرعت سرکوب آن باشد. همچنین نقش فعال جوانان و نوجوانان که درک تازه‌ای از رابطه زن، زندگی و آزادی را آشکارمی‌سازد. چنین رویکردی می‌داند زن در جامعه ما حتا از ابتدائی‌ترین امکان اجتماعی برخوردار نیست و نیز می‌داند که در این نظام؛ زندگی انسانی لابه‌لای هزارن قید و بند ساختاری روبه نابودی است و اینکه ساختار سلطانی اجازه حضور به انسان نمی‌دهد. از این‌رو نیروی انقلابی این دفعه با شعاری فراخور اوضاع تاریخی به پا خاسته و میدان مبارزه را ترک نخواهد کرد.

علاوه براینها زنان از دهه چهل پا به‌عرصه مبارزه مخفی گذاشتند و در سازمان‌های مختلف فعالیت چشمگیری داشتند. اما از سال‌ 1359ـ 1360 به بعد با جنبش تازه‌ زنان به‌ویژه در کوردستان رویارو هستیم چنانکه تعداد زیادی دختران و زنان کورد به‌عنوان پیشمرگ اسلحه بردوش و جان برکف دوشادوش همرزمان مرد علیه رژیم خوانخوار ج ا جنگیدند. بدون شک تحت تأثیر چنین حرکتی در کردستان ترکیه (شمال کوردستان) هم زنان زیادی همراه با «پ ک پ» مسلح شده و علیه رژیم ترکیه می‌جنگند و به‌تبع اینها در کوردستان سوریه «روژآوای کوردستان» یک ارتش زنانه رزمنده همدوش گریلاهای مرد در مقابل جریان آدمخواری چون داعش نبردی به‌یاد ماندنی را در تاریخ ثبت نمودند و شعار «ژن ژیان ئازادی» را به مخاطبان جهان منتقل کردند. امروز زنان و مردان در کوردستان و سراسر ایران شعار را از آن ِخود کرده تا به حاکمیت سلطانی ِهمیشه مردانه پایان دهند.

جمهوری اسلامی با ولایت فقیه‌اش به‌منزله حاکمیت سلطانی برای سه دهه با فریبکاری توانست بر اریکه قدرت و سلطه تکیه کند اکنون سال‌ها است که دیگر تنها از طریق توان سرکوب‌اش توانسته از موقعیتمندی برتر خویش دفاع نماید و دیگر فقط مشتی مزدور با اُجرتی که از خون مردم و با ثروت اجتماعی ِبه غارت برده شده در مقابل نیروی انقلاب تهیدستان صف آرائی می‌کنند.

**کیومرث عزتی - پنجشنبه 13 بهمن 1401**

ــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ

\* قدر مسلم تا نیمه دوم دهه 70 مبارزات کارگری و سایر اقشار اجتماعی وجود داشت و در برخی جاها خیلی هم فعال بود ولی آنچه در بالا به آن توجه شد رونمائی ِوضعیتی تازه‌ای بود که رخ داد.